آئین زرتشت از دیدگاه ما

مصطفی حسینی طباطبائی

فهرست مطالب

به نام خدای بخشنده مهربان

خدای یکتا را از دل و جان می‌ستاییم و بر همه‌ی پیامبرانش بویژه بر واپسین آنان محمد مصطفی درود فراوان می‌فرستیم.

مدتی است که گروهی از نویسندگان و گویندگان زرتشتی مآب، اسلام را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهند. اخیراً این تحریکات در بعضی از مناطق کشور رو به فزونی نهاده است و گروه مزبور مسلمانان را به ترک آئین خود و روی آوردن به زرتشتیگری فرا می‌خوانند یکی از دوستان شهرستانی با نگرانی و شتاب از صاحب این قلم خواسته است تا نظر اسلام و دیدگاه محققان اسلامی را درباره‌ی آئین زرتشتی توضیح دهم و به پاره‌ای از انحرافات زرتشتیان اشاره کنم و برخی از شبهات مبلغان ایشان را پاسخ گویم. اینجانب سعی کرده‌ام با رعایت ادب و انصاف چند کلمه‌ای به ایجاز و اختصار در این باب بنویسم تا آن درخواست مشروع را اجابت کرده باشم، امیدوارم فرصتی دیگر پیش آید و در این زمینه سخن را به تفصیل برم و با بهره‌گیری از یادداشتهایم بسط مقال دهم **و ما توفیقی الا بالله.**

تهران ـ زمستان ۱۳۸۴ هـ . ش مصطفی حسینی طباطبائی

اسلام و آئین مجوس

ما اگر از دلالت قرآن و روایت پیامبرمان صرفنظر کنیم، هرگز نمی‌توانیم به حقانیت زرتشت و آئین او پی ببریم، زیرا که اولاً زمان ظهور زرتشت و شرح اقدامات او روشن نیست و ثانیاً کتاب اوستا که بدو منسوب شده از گزند فزونی و کاستی محفوظ نمانده است. پس نه پیامبرِ این آئین را به خوبی می‌توان شناخت و نه کتاب و پیام وی را به درستی می توان یافت. حتی زمان ظهور زرتشت معلوم نیست که وی در کدام عصر می‌زیسته است؟

ابراهیم پورداود که عموم زرتشتیان، وی را سرآمد اوستاشناسان اخیر می‌دانند در دیباچه‌ای که بر **گاتها**[1] نگاشته، درباره‌ی زمان زرتشت می‌نویسد:

«در این خصوص، روایات به اندازه‌ای مختلف است که ابداً صلح و سازشی میان آنها نمی‌توان داد»[2]. باز می‌نویسد:

«تحقیقاً نمی‌دانیم محل ولادت و زمان زندگانی زرتشت کجا و کی بود، چرا؟ برای آنکه زرتشت متعلّق به یک زمان بسیار قدیم است که دست تاریخ به آستان بلند آن نمی‌رسد.»[3]

در کتابهای زرتشتیان تصریح شده که اسکندر مقدونی، کتاب أوِستا را که در «**د ژِ نپشتک**» نگاهداری می‌شد به آتش کشید و از بین برد و این دژ، بخشی از قصر سلطنتی تخت جمشید و بمنزله «دفترخانه‌ی» آنجا بود. چنانکه **تَنسَر**، هیربَدِ

---

۱ - گاتها کهن‌ترین بخش اوستا به شمار می‌آید.

۲ - گاتها، ترجمه پور داود، صفحه ۲۸

۳ - گاتها، صفحه ۲۱

زمان اردشیر بابکان در هزار و هفتصد سال پیش به پادشاه طبرستان **جسنفشاه** نوشت:

«می‌دانی که اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت به استخر.»[٤]

نامه‌ی تنسر از مآخذ بسیار قدیمی ایران عصر ساسانی به شمار می رود که ابن مُقَفَّع آن را از پهلوی به عربی برگردانده و سپس ابن اسفندیار در "تاریخ طبرستان" آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

در تایید این نامه، ضمن کتاب "**ارداویرافنامه**" می‌خوانیم که نوشته است:

«اهریمن پتیاره برای بی اعتقاد کردن مردم به دین، اسکندر رومی را برخیزاند و به غارت و ویرانی ایران شهر فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و این دین، مانند **اپستاک** « اوستا » و زَند[٥] بر پوست گاو پیراسته و به آب زرّین نوشته اندر استخر در گنج نپشت نهاده بودند و آن اهریمن پتیاره‌ی گجسته، اسکندر رومی را برانگیخت که بسوخت.»[٦]

پس از نابود شدن اوستا چند بار آن را از روی حافظه‌ها گردآوری کردند ولی هیچگاه به تمام آن دست نیافتند و آنچه گردآوری شد نیز از تغییر و تبدیل و اختلاف، مصون نبود. پور داوود در دیباچه‌ی گاتها می‌نویسد:

«تمام سخنان زرتشت را در دست نداریم، فقط جزو مختصری از آن‌ها به ما

---

٤ – به " نامه تنسر " با تصحیح مجتبی مینوی، صفحه ۱۱ نگاه کنید.

٥ – ـ زند، تفسیر اوستا است و پازند، توضیح و تفسیر زند را گویند.

٦ – ـ به کتاب "ارداویرافنامه" ترجمه رشید یاسمی، صفحه ۱ نگاه کنید.

رسید».[۷]

و درباره‌ی پریشانی و تحریف اوستا می‌نویسد:

«به نامه‌ی مقدّس ایرانیان در طیّ روزگاران، مصائب فراوان وارد آمد اگر سخن، پریشان بنظر رسید باید از کشاکش روزگار گله نمود، نه از سراینده»[۸]!

باز می‌نویسد: «**دینکرد** (یکی از کتب زرتشتی)[۹] ابداً در امور دینی مرمت‌کاری ندارد، پابند تعصب هم نیست. صراحتاً می‌گوید اوستایی که در دست داریم، آن کتاب مقدّس قدیم نیست»[۱۰]!

پرواضح است آئینی که کتاب وحیانی آن تحریف شده باشد و تاریخ زندگانی پیامبرش هم بدرستی معلوم نباشد، اگر بپذیریم که روزگاری در خور پیروی بوده است امروز دیگر دورانش سپری شده و قابل تبعیّت نیست.

انصاف اسلام

با این همه ما مسلمانان به پیروی از یک آیه‌ی قرآن و سخن مروی از پیامبر (ص) بزرگوارمان، زرتشتیان را از "اهل کتاب" می‌دانیم و زرتشت را محترم می شماریم، هر چند زرتشتیان متعصّب، قدر اسلام و قرآن را نشناسند!

باید دانست که در قرآن مجید از پیروان زرتشت به "**مجوس**" تعبیر شده و این

---

۷ – گاتها، ترجمه پورداود، صفحه ۳۶ از دیباچه.

۸ – گاتها، ترجمه پورداود، صفحه ۱۵ از دیباچه.

۹ – دینکرد، کتابی در آداب و رسوم آئین زرتشتی است که بدست دو تن از موبدان برجسته در عصر مأمون (خلیفه عباسی) گردآوری شده است.

۱۰ – گاتها، ترجمه پورداود، صفحه ۵۱ از دیباچه.

همان کلمه‌ای است که در اوستا به صورت "**مگ**" (Mages) آمده چنانکه در یسنای[۱۱] ۲۹ بند ۱۱ و یسنای ۴۶ بند ۱۴ و یسنای ۵۱ بند ۱۱ و ۱۶ و یسنای ۵۲ بند ۷ دیده می‌شود. در اوستا واژه‌ی **موغو** (معادل با مغ یا مجوس) نیز به کار رفته که با لغت (**مگهه**) در سانسکریت پیوند دارد. به هر صورت، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (حج / ۱۷)

یعنی: «همانا کسانی که به (آئین اسلام) ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی و نصرانی و مجوسی شده‌اند و کسانی که به شرک گراییده‌اند، خدا در روز رستاخیز میانشان داوری خواهد کرد همانا خدا بر هر چیز گواه است».

در این آیه‌ی شریفه‌ی، واژه مجوس با واو عطف به یهود و صابئین و نصاری معطوف شده و در ردیف اهل کتاب قرار گرفته است درحالی که مشرکان بوسیله‌ی اسم موصول (الّذین) از اهل کتاب جدا شده‌اند و این خود نشان می‌دهد که قرآن کریم، مغان را با بت پرستانی که شریعت و کتابی ندارند، همسان نمی‌شمارد.

در قدیمی‌ترین آثار سنّت اسلامی مانند "**الموطّاء**" اثر مالک بن انس و کتاب "**الخراج**" اثر قاضی ابویوسف نیز می‌خوانیم که چون از پیامبر بزرگ اسلام (ص) درباره رفتار حقوقی با مجوس پرسیدند فرمود:

«سُنُّوا بِهِم سُنّه أهلَ الکتابِ» یعنی: (با آنان به روش اهل کتاب رفتار کنید).[۱۲]

---

۱۱ – یسنا، بخشی از اوستا است و به معنای نیایش می‌آید.

۱۲ – به الموطّاء (اثر امام اهل سنّت) جزء ۱، ص ۲۷ و کتاب الخراج (اثر قاضی عصر هارون الرشید) ص ۱۴۰ نگاه کنید.

و محقّقان می دانند که رفتار اسلام با اهل کتاب چگونه است که در حفظ دین خود، آزادند و بنا بر آیه‌ی ۸ سوره‌ی "الممتحنه" با آنان به شرط آنکه سر جنگ با مسلمانان نداشته باشند، باید به دادگری و نیکی رفتار کرد و بنا بر آیه‌ی ۵ سوره‌ی "المائده" می‌توان آنان را به میهمانی دعوت کرد و میهمانی آنها را پذیرفت و با زنانشان ازدواج کرد و....

در منابع شیعی از قول پیامبر گرامی اسلام آورده‌اند که فرمود:

«إنّ المجوسَ کانَ لهم نبیّ فقتلوه و کتاب احرقوه أتاهم نبیّهم بکتابهم فی اثنی عشر الفِ جلدِ ثور»[۱۳].

یعنی: "مجوس را پیامبری بود که او را کشتند و کتابی بود که آنرا آتش زدند، پیامبرش کتاب آنان را که در دوازده هزار قطعه از پوست گاو نوشته شد، برای ایشان آورد."

و این حدیث با روایات زرتشتی درباره‌ی "قتل زرتشت" و گزارش نامه‌ی "تنسر" در زمینه‌ی نگارش اوستا بر دوازده هزار قطعه از پوست گاو، همخوان است. و ما به استناد همین آثار اسلامی زرتشت را معزّز داشته و زرتشتیان را از اهل کتاب و محترم می‌شماریم و درعین حال، دوره‌ی آئین زرتشتی را سپری شده می‌دانیم چرا که کتاب و پیام آسمانی زرتشت به سلامت نمانده و از خطر کاستی و تحریف بر کنار نشده است و این خود نشانه‌ی انقراض یک دین و فرا رسیدن نوبت آئین تازه و کتاب استوار جدید است.

---

۱۳ – به کتاب "وسائل الشیعه" اثر حر عاملی، ج ۱۱ ص ۹۶ نگاه کنید.

آئین شرک آمیز!

آئین زرتشت که در اصل، دینی توحیدی بوده بنا بر اوستایی که امروز در دست است، آئینی کاملاً ثنوی و شرک آمیز شمرده می‌شود. در "وندیداد" آفرینش را میان اهورامزدا و اهریمن تقسیم نموده و هر بخش را به یکی از آن دو نسبت می‌دهد! مثلاً می‌نویسد:

«من **اهورا** مزدا دومین کشور با نُزهت که آفریدم دشتی است که اقوام سُغد در آن سکونت دارند، اهریمن پرمرگ بر ضد آن، آفت ملخ پدیدآورد.»[١٤]

یا می نویسد: «چهارمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم بلخ زیبا با پرچم افراشته است. اهریمن پرمرگ برضد آن مورچه و سوراخ مورچه پدید آورد»![١٥]

به همین ترتیب وندیداد، نزاع اهورامزدا را با اهریمن **(اَنگَر)** در سرزمینهای گوناگون نشان می‌دهد و خداوند هستی‌بخش را به ناتوانی در برابر رقابت اهریمن متّهم می‌سازد.

اگر در وندیداد "شرک در خالقیت" ترویج شده، در گاتها که مورد افتخار زرتشتیان است، به "شرک در عبادت" سفارش می‌شود! و بهمراه اهورامزدا، فرشتگان یا **امشاسپندان** نیز مورد پرستش قرار می‌گیرند! چنانکه در قطعات ذیل

---

١٤ – وندیداد اوستا، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۵۹ [مقایسه شود با وندیداد، ترجمه آقای هاشم رضی، ص ۱۹۴ که بجای، "ملخ" ، "مگس چارپایان" آورده است.]

١۵ – وندیداد اوستا، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۶۱ [مقایسه شود با وندیداد، ترجمه آقای هاشم رضی، ص ۱۹۴ که بجای "مورچه"، "زنبور یا حشره‌ای زیان‌آور" ترجمه نموده است]

ملاحظه می‌کنید: [آنچه از من سر می‌زند ای "**وهومن**" و ای "**اشا**" نمازی که از مثل من تقدیم مانند شما کسانی می‌شود و سخنانی که برای نیایشتان می‌سرایم، آنها را راست و درست بشمرید .....] (گاتها. ترجمه پورداود ص ۴۵)

[ای تواناتر از همه، ای مزدا اهورا و ای **آرمتی** و ای اشا، ای وهومن، ای **خشترا** ای کسانی که بخشایش فردوس در دست شماست به من گوش دهید و به من رحم آورید روزی که حساب و جزای هریک فرا رسد] (گاتها ص ۴۷)

[شما راست سلطنت، شما راست توانایی، ای مزدا ای وهومن و ای اشا خواهشم از شما این است که درماندگان و بیچارگان را دست گیرید...] (گاتها، ص ۵۳).

اسلام برای همگان، توحید ناب را به ارمغان آورده و پندار ثنویت و فرشته پرستی را محکوم نموده است. قرآن می فرماید:

﴿**... لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ...**﴾ (النحل/۵۱)

یعنی: «دو معبود نگیرید جز این نیست که او خدایی یگانه است» .

و قرآن می فرماید: ﴿**وَلاَ يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُواْ الْمَلاَئِكَةَ وَالنِّبِيِّيْنَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ**﴾ (آل عمران / ۸۰)

یعنی «شما را فرمان ندهد که فرشتگان و پیامبران را به اربابی (و خدایگانی) بگیرید آیا از پس مسلمانی، شما را به کفر فرمان دهد؟!»

براستی آیا رواست که مسلمانان، توحید خالص قرآن را واگذارند و به شرک اوستایی (در خالقیت و عبادت) روی آورند؟!

﴿**... فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟**﴾ (یونس/۳۵)(شما را چه شده؟ چگونه داوری

می‌کنید؟!)

در گاتها گاهی دیده می‌شود که زرتشت از اهورا مزدا گله می‌کند که چرا گاو و گوسفند بیشتری به او نداده است! چنانکه می‌خوانیم:

[من می دانم ای مزدا که چرا کاری از پیش نتوانم برد، برای آنکه گلّه و رَمِه‌ام اندک و کارگرانم کم است نزد تو گِلِه مندم ای اهورا....] (گانها ، ترجمه پورداود، ص ۸۷)

آیا ما دعاهای عالی اسلام را فرو گذاریم و برای کاستی گلّه ورمِه از خدای پاک گِلِه مند شویم؟! آیا اینست معنی توحید اوستایی؟! در گاتها، اهورا مزدا با فرشتگان "مشورت" می‌کند! آیا دانش مطلق، نیاز به رایزنی با آفریدگان خود دارد؟!

در گاتها آمده است :

[ای مزدا تویی پدر مقدس این خرد، ای کسی که جهان شادمانی بخش آفریدی و پس از مشورت با منش پاک[۱۶] به توسط آرمتی به آن صلح و مسالمت دادی] (گاتها، ترجمه پورداود، ص ۱۰۱).

در گاتها قدرت اهورا مزدا مورد تردید قرار گرفته است چرا که زرتشت از مزدا می‌پرسد:

[از تو می‌پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما آیا تو را قدرت آن خواهد بود که او را (دشمن را) به دستیاری راستی ازمن دور داری؟]! (گاتها ترجمه پورداود، ص ۷۷)

---

۱۶ –منش پاک، نام فرشته «و هومن» است که جا داشت در اینجا مانند جاهای دیگر، مترجم نام فرشته را می‌آورد.

آیا چنین معبود و خدایی با خدایی که قرآن معرفی می‌کند، یکسان است؟

احکام و رسوم خرافی

هیچ دینی بدون شریعت احکام و قوانین دینی نیامده است. ما اگر بخواهیم از مقرّرات آیین زرتشت آگاه شویم نمی‌توانیم به "گاتها" بسنده کنیم که در آنجا مقداری نیایش و سرود آمده است بلکه باید به بخشهای دیگر از اوستا همچون "وندیداد" بنگریم و در آنجا به تماشا بنشینیم! در وندیداد احکام عجیب و غریبی آمده که قطعاً مورد پذیرش روشنفکران زرتشتی نیست ولی چاره چیست؟ دین که بی‌قانون و شریعت نمی‌آید پس ناگزیر باید دوران این دین را "به آخر رسیده" بدانیم! در اینجا به آوردن نمونه‌هایی چند از این احکام شگفت بسنده می‌کنیم و داوری را به زرتشتیان منصف می‌سپاریم:

در وندیداد تکلیف زنی را که کودکی مرده بزاید چنین تعیین کرده است:

[ای آفریننده‌ی جهان جسمانی و ای مقدّس، بگو بدانم، نخستین خوراک و غذای این زن چه خواهد بود؟ اهورا مزدا پاسخ داد و گفت: این زن باید یک مقدار خاکستر آمیخته با شاش گاو به اندازه سه لقمه، شش لقمه یا نه لقمه میل کند.!][۱۷]

در وندیداد سرانجام کسی که بر روی جسد مرده، یک نخ بیافکند چنین تعیین شده است:

[اگر یک مزداپرست روی جسد مرده، یک شیء کم ارزش ولو بقدر آنچه از

---

۱۷ - وندیداد، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۱۲۸ [برای اطلاع بیشتر به جلد دوم وندیداد، با پژوهش آقای هاشم رضی، ص ۶۵۲ نیز بنگرید.]

دوک جولایی و نخ ریسی یک دختر جوان باقی مانده، بیندازد تا زنده است پارسا شمرده نمی‌شود و پس از مرگ نیز در بهشت جای نخواهد داشت.][۱۸]!

در وندیداد نسبت به زنانی که حائض شده‌اند چنین آمده است:

[این زن هرگاه پس از نه شب باز هم در خون حیض باشد چنین معلوم خواهد شد که دیوها در جشن و بزرگداشت خودشان، آفت خود را به این زن نازل ساخته‌اند، مزدا پرستان در این موقع باید یک معبر (گذرگاه) که از درخت و گیاه خالی باشد انتخاب نمایند. و سه سوراخ در زمین بکنند و زن را در دو سوراخ، اول با شاش گاو و درسوراخ سوم با آب شستشو دهند.][۱۹]!

البته این شستشو ویژه‌ی زن حائض نیست وضوء با **گُمیز** یا **گومِز** یعنی: ادرار گاو در آیین زرتشت شهرت دارد[۲۰] و ظاهراً خبر همین قانون به أبی العلا معرّی (شاعر عرب) رسیده که گفته است:

عَجِبتُ لِکِسری و اَشیاعِهِ   و غَسلَ الوجوهِ بِبَولِ البَقَرا!

در شگفتم از خسرو و پیروانش   که چهره را با شاش گاو همی‌شویند!

زنی که حیض بیند که اصطلاحاً او را "زن دشتان" گویند احکام غریبی دارد. از جمله آنکه در وندیداد می‌خوانیم:

[ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدّس، بگو بدانم مردی که برای این زن غذا و خوراک همراه آورد ـ زنی که نشانه یحیض دیده و یا در قاعدگی زنانه باشد-

---

۱۸ - وندیداد ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۱۴۰

۱۹ - وندیداد ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۲۴۰

۲۰ - برای دیدن این حکم، به وندیداد، ج ۳ ص ۷۲۵ با پژوهش آقای هاشم رضی نگاه کنید.

باید از وی در چه فاصله باشد؟

اهورا مزدا پاسخ داد و گفت: مردی که برای این زن غذا و خوراک همـراه آورد – زنی که نشان حیض دیده و یا در قاعدگی باشدـ باید از وی سه گـام فاصـله داشـته باشد.

در کدام ظرف باید نان بـرای وی آورد در کـدام ظـرف بایـد آب جـو بـرای وی همراه آورد؟ در یک ظرف آهنی یا سربی ویا هر ظرف فلزی معمولی.

چه مقدار نان و چه مقدار آب جو باید همراه آورد؟

اهورا مزدا پاسخ داد و گفت: دو قطعه نـان خشـک و یـک مقـدار آب جـو (یـا شربت جو) و از خوراک کم ممکن است ناتوان و ضعیف شود.

هرگاه وی را کودک لمس نماید باید دستها و سپس تن کودک شستشو شود.][۲۱]

خویتودس یا ازدواج با ارحام (ماننـد خـواهر و غیـره) در آیـین زرتشـتی نیـک شمرده شده و زرتشتیان بدان ترغیب گشته‌اند! در ضمن یکی از استفتاءهایی کـه از هیربدان زرتشتی شده پرسیده‌اند:

[اگر ازدواج با محرم با مادر یا خواهری باشد کـه امیـد بـه بچـه‌دار شـدن آنهـا نیست، آیا این یک "ازدواج با محرم" کامل محسوب مـی‌شـود و اصـولاً حکـم بـر چنین ازدواجی چگونه خواهد بود؟ آیا ثواب هر ازدواج با محرم یکسـان اسـت یـا بخش‌هایی از آن دارای مزیّت بیشتری خواهد بود؟]

پاسخ هیربد زرتشتی چنین است:

[ازدواج با محرم، با هر یک از سه (مـادر، خـواهر، دختـر) قطـع نظـر از سـن،

۲۱ – وندیداد ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۲۳۹

ازدواج کامل محسوب می‌شود به این جهت اگر هم فرزندی بوجود نیاید، ثواب این ازدواج کاهش نمی‌پذیرد.][22]!

اینها نمونه‌هایی اندک از احکام و شرائع زرتشتی است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

شبهات مبلغان زرتشتی

۱ـ گاهی می‌گویند که: قرآن به زبان عربی و برای عربها آمده است نه برای پارسی‌زبانان که زبان قرآن را نمی‌فهمند! پاسخ این است که:

اولاً، پارسی‌زبانان امروز، زبان اوستایی را هم نمی‌فهمند که به سانسکریت نزدیک است و با فارسی دَری که ما بدان سخن می‌گوییم از زمین تا آسمان فاصله دارد. پس شما باید فارسی‌زبانان امروز را به زرتشتی‌گری و کتاب اوستا فرا نخوانید و دست از تبلیغ بردارید!

ثانیاً، قرآن هر چند به زبان عربی نازل شده ولی خطابش: ﴿**یا ایُّها الانسان**﴾ و ﴿**یا ایُّها الناس**﴾ و ﴿**یا بنی آدم ....**﴾ است و نفرموده: **«یا ایُّها العرب!»** بلکه تصریح فرموده که برای جهانیان آمده است چنانکه می‌فرماید: ﴿**...إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ**﴾ (التکویر/ ۲۷) یعنی "قرآن جز پندی برای جهانیان نیست".

و درباره‌ی پیامبر اسلام (ص) فرموده: ﴿**وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ**﴾ (الانبیاء /۱۰۷)

---

۲۲ – به کتاب "روایت امید اَشَوَهیشتان" ص ۱۸۱و ۱۸۲ که بوسیله خانم دکتر نزهت صفای اصفهانی از متن پهلوی به فارسی ترجمه شده نگاه کنید. ضمناً به جلد ۲ وندیداد با پژوهش آقای هاشم رضی، ص ۹۲۵ به بعد هم بنگرید.

یعنی "تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم" باز می‌فرماید: ﴿**قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...**﴾ (الاعراف / ۱۵۸) یعنی: "بگو: ای مردم من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم" و در میان اصحاب پیامبر (ص) افراد رومی و فارسی و حبشی بودند چنانکه صهیب رومی و بلال حبشی و سلمان (روزبه) پارسی، وجود داشتند و پیامبر اسلام (ص) به آنها نفرمود که من بر شما رسالت ندارم و دست از مسلمانی باز دارید! و به آئین پدران خود برگردید. بلکه برعکس، پیامبر (ص) برای شاه ایران (خسرو پرویز) و پادشاه حبشه (نجاشی) و امپراتور روم (هرقل) نامه نوشت و آنها را به دین اسلام فرا خواند چنانچه در تواریخ معتبر آمده و متن نامه‌های رسول اکرم (ص) را نقل نموده‌اند.

ثالثاً ، حقایق به هر زبانی بیان شوند، لازم است مورد پذیرش قرار گیرند و عربی و پارسی و انگلیسی و روسی و .... تفاوت نمی‌کند. امروز دانشمندان غرب آثار خود را در پزشکی و تاریخ و فلسفه و علوم غالباً به زبان انگلیسی می‌نویسند آیا این دلیل می‌شود که ما ادعا کنیم آراء علمی آنها را نمی‌پذیریم چون به زبان انگلیسی نگاشته شده و زبان مادری ما، پارسی است!

۲ـ گاهی می‌گویند: اسلام به زور شمشیر به ما تحمیل شده است! جواب این است که :

اولاً، شما زرتشتی هستید نه مسلمان! دیگران هم می‌توانستند مانند شما آئین پدران خود را حفظ کنند ولی مسلمان شدند،

ثانیاً، پیامبر اسلام (ص) فرمود که با شما به روش اهل کتاب رفتار کنند و اهل کتاب در دین خود آزادند و از صدر اسلام تاکنون یهود و نصاری در میان مسلمین

زندگی می‌کنند و کنیسه و کلیسا دارند چنانکه شما هم آزاد بوده و هستید و آتشکده داشته و دارید و مراسم دینی خود را اجرا می‌کنید. مسلمانان هم که به ایران آمدند با ارتش یزدگرد جنگ داشتند، نه با مردم ایران و دین زرتشتی، ارتش ایران از عصر خسرو پرویز در مخالفت با مسلمین کوتاهی نمی‌کرد و از قبایل آشوبگر عرب بر ضد حکومت مرکزی دفاع می‌نمود، به این دلیل بود که مسلمانان، معترض آنان شدند و جنگ به داخل ایران کشیده شد[۲۳]. و گرنه، شعار قرآن: ﴿**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**﴾ (البقره/۲۵۶) است. یعنی "هیچ اجباری در دین نیست" و ما اسلام را هرگز به دینداران تحمیل نمی‌کنیم چه مسیحی باشند یا زرتشتی یا غیر ایشان.

۳ـ گاهی می‌گویند: اسلام را سلمان پارسی اختراع نمود و به محمد(ص) آموخته است! پاسخ آنست که سلمان به اتفاق تواریخ در مدینه به حضور پیامبر رسید نه در مکّه! و در آن هنگام، سیزده سال از دعوت پیامبر(ص) می‌گذشت و قریب ۸۰ سوره‌ی قرآن نازل شده بود. در این مدت خبری از سلمان نبود. سپس او که برده شده بود بدست مسلمانان، آزاد گشت به شرف اسلام درآمد و تابع بود نه متبوع و مرید بود نه مراد!

شبهات دیگری نیز در میان آورده‌اند که به علت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنم و همه را به تقوای الهی و بیم از محاسبه روز رستخیز سفارش می‌نمایم.

والسّلام علی مَنِ اتّبَعَ الهُدَی

---

۲۳ – تفصیل موضوع را در کتاب "دین ستیزی نافرجام" اثر همین قلم از ص ۲۳ به بعد ببینید.

خواننده‌ی گرامی!

کتاب « دین‌ستیزی نافرجام » اثر محقق توانا اسلام شناس برجسته و مفسر گرانقدر آقای مصطفی حسینی طباطبائی ـ حفظ الله تعالی ـ است که در نقد کتاب « تولدی دیگر» تالیف آقای شجاع الدین شفا، نگاشته است.

آقای شفا در کتابش به خرده گیری از ساحت ادیان الهی بویژه اسلام پرداخته و از جمله ادعا کرده است که « اسلام به زور شمشیر به مردم ایران تحمیل شد.»

پاسخ استاد طباطبائی در ردّ ادعای مذکور را می‌توان در صفحات بعد مطالعه کنی.

آقای شفا در کتاب تولّدی دیگر می‌نویسد: «آیا اسلام به زور شمشیر بـه ایـران تحمیل شده است؟»[۲۴]!

استاد طباطبائی در پاسخ ادّعای مزبور می‌فرماید: «این داوری شتابزده نتیجه‌ی عدم تامّل در رویدادهای تاریخی و ریشه‌های آنهاست. ماجرای دعوت ایرانیان بـه اسلام از روزگار پیامبر(ص) آغاز می‌شود که در ضمن نامه‌ای به خسرو پرویز، وی را به اسلام فراخواند و این پادشاه متکبّـر، نامـه‌ی پیـامبر اسـلام را پـاره کـرد و بـه نماینده‌ی خود در یمن که "باذان" نامیده می‌شد، دستور داد تا پیامبر را دستگیر کند و به نزد وی روانه سازد! چون فرستادگان باذان به حضور پیامبر رسیدند و خواسـتند تا به همراه ایشان نزد خسرو رود پیامبر بدانها فرمود: اینک برویـد و فـردا نـزد مـن آیید. و همین که آمدنـد بـه ایشـان خبـر داد کـه خسـرو پرویـز بـه فرمـان پسـرش "شیرویه" به قتل رسید! (و مأموریـت شـما ملغـی شـد). فرسـتادگان بـاذان کـه بـا خودداری پیامبر از آمدن و خبر عجیب او روبرو شدند برای کسب دسـتور جدیـد، به یمن بازگشتند در حالی که هنوز اخبار کشته شدن پادشاه ایـران بـدانجا نرسـیده بود. آنان خبری را که پیامبر داده بود به باذان گزارش کردند و باذان مصلحت چنـان دید که چند روزی صبر کند تا پیکی از ایران برسد و درستی یا نادرسـتی آن خبـر را دریابد. چون پیک ایران رسید و خبر کشته شدن خسروپرویز و پادشاهی پسرش را آورد، باذان و همراهان ایرانی وی دانسـتند کـه پیـامبر اسـلام (ص) جـز بـه الهـام خداوند از آن حادثه آگاه نشده بود و از این رو همگـی بـه اسـلام گرویدنـد و ایـن نخستین گروه ایرانی بود که با میل و رغبت اسلام را پذیرا شـدند چنانکـه مورّخـان

---

۲۴ – تولّدی دیگر، ص ۲۱.

نامدار و موثّق همچون ابن اثیر و ابن خلدون و دیگران ماجرای اعجازآمیز مزبور را گزارش نموده اند[۲۵].

این روش پیامبر اسلام بود که به حکم ﴿**ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...**﴾[۲۶] (النحل/ ۱۲۵) از راه حکمت و موعظت، مردم را به اسلام فرا می‌خواند و شمشیر را به کار نبرد. مگر هنگامی که قریش، یارانش را شکنجه کردند و برخی را کشتند و در شب هجرت، آهنگ قتل او نمودند و از دیارشان آواره ساختند و جنگ آغاز نمودند چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...**﴾ (التوبه /۱۳) یعنی: چرا با گروهی نمی‌جنگید که پیمان‌های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر کردند و ایشان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند.

امّا درگیری مسلمانان با سپاه ایران پس از وفات پیامبر(ص) ماجرای دیگری دارد که آن هم انصافاً از تحمیل دین، به زور شمشیر جدا است. ماجرا بطور خلاصه از این قرار است که پس از رحلت رسول اکرم (ص) گروهی از قبایل عرب که در حجاز و عراق و یمن می‌زیستند در پیرامون پیامبر نمایندگانی به نامهای : **طُلَیحه و سَجاح و مُسَیلِمه و اسوَد عَنسی** گرد آمدند و فتنه و آشوب بپا

---

۲۵ - به «الکامل فی التاریخ» اثر ابن اثیر، ج۲، ص ۱۶۵ و ۱۴۶ (چاپ بیروت) و تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص ۷۹۲ و ۷۹۴ (چاپ بیروت) نگاه کنید.

۲۶ - (مردم را) به راه خداوندت با حکمت و اندرز نیکو فراخوان و با ایشان به بهترین روش گفتگو کن.

ساختند و جنگهای سختی را با مسلمانان آغاز کردند و شهر مدینه را که کانون اسلام بود، به خطر افکندند و اگر دفاع جدّی یاران پیامبر (ص) نبود آنجا را به تصرّف در می‌آوردند. در این هنگام خالد بن ولید از سوی خلیفه اول ماموریت یافت تا آشوبگران و حامیان ایشان را بر جای خود نشاند. این گروهها بصورت قبائلی در سواد عراق و حیره پراکنده بودند و در میان ایشان برخی از طوائف مسیحی نیز دیده می‌شدند. خالد به آهنگ آرام ساختن این فتنه انگیزان به سوی سواد حرکت کرد و با برخی از قبائل مصالحه نمود و با گروهی دیگر کارش به جنگ کشید تا سواد و حیره را به تصرف در آورد. دولت ساسانی که از زمان خسروپرویز دشمنی با اسلام را آغاز کرده بود، از قبائل آشوبگر حمایت می‌نمود و همین کار موجب شد تا سپاه اسلام با آن دولت درگیر شود و نبردهای ذاتُ السّلاسل و ثِنی و وَلَجَه و الّیس وبادَقلی در بین‌النهرین با ایرانیان پیش آید. در این مرحله بود کار نبرد گسترش یافت و به داخل ایران کشیده شد و دولت ساسانی سرنگون گردید چنانکه مورّخان پرآوازه‌ای همچون **طبری و بلاذری و ابن اثیر و ابن خلدون** در اسناد و آثار خود این امر را نشان داده‌اند و کسی که به تاریخ با دیده‌ی تحلیلی بنگرد و از نگرش سطحی، دوری ورزد حقیقت مزبور را به روشنی در می‌یابد همانگونه که از تاریخ نویسان معاصر، شادروان دکتر زرّین کوب می‌نویسد: "سبب آمدن خالد به عراق چنانکه از تامّل در قرائن بر می‌آید تنبیه اعراب عراق و هم‌پیمانان اهل ردّه بوده است لیکن ناچار منتهی به تصادم با لشکریان ایران شده و جنگها و فتحهای اسلام از آن میان پدید آمده است[۲۷]"

---

۲۷ - تاریخ ایران بعد از اسلام، اثر زرّین‌کوب، ص ۲۹۵

بنابراین در واقع خود دولت ساسانی پیشگام و آتش افروز و محرّک جنگ بـود و سبب شد که مسلمانان بر ایران بتازند و در صدد برآیند تا سررشته‌ی فتنـه را برکننـد همانگونه که طبری پس از ذکر واقعه‌ی ولجه می‌نویسد:

"فانهزَمت صفوفُ الاعاجمِ و ولّوا ... و قامَ خالد فی النّاسِ خطیباً یرغّبُهُم فی بلادِ العجم".[۲۸]

یعنی: "صفوف پارسیان در هم شکست و روی به گریز نهادند و خالد بـن ولیـد در میان مردم برخاست و سخنرانی کرد و آنـان را در حملـه بـه شـهرهای پارسـیان تشویق نمود."

علاوه بر این، از جنگ مسلمانان با دولت ساسـانی، مـردم حیـره و بسـیاری از ایرانیان خشنود شدند و آن را به منزله‌ی "نبردی نجات بخـش" بـرای تـوده‌ی مـردم شمردند. یحیی بن آدم در کتاب "الخراج" آورده است که رؤسای سواد عراق پس از پیروزی مسلمین، به خلیفه‌ی وقت گفتند:

«إنّا کنّا قد ظهرَ علینا اهلُ فارسَ فأضرُّوا بنا و أساؤوا الینا و اخذوا یذکرون لهُ شیئاً مِن شرورِهم و ظلمِهِم حتّی ذکروا النِّساءَ! ثمّ قـالوا لـهُ : فلمّـا جـاءَ اللـهُ بکـم اعجَبنا مجیئُکم و فرِحنا فلم نرُدّکم عن شیئ نو لم نُقاتِلکم حتّـی اخرجتمـوهم عنّا»[۲۹]. یعنی: "وضع ما چنان بود که پارسیان بر ما چیره شدند و در حقّ ما آسـیب و بدی روا داشتند و از بدیها و سـتمهای ایشـان سـخن گفتنـد تـا بـه جـایی کـه از

---

۲۸ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۵۴ (چاپ مصر)

۲۹ - الخراج، اثر یحیی بن آدم، ص ۵۰ مقایسه شود با: الاموال، اثر ابوعبید قاسم بن سلّام، ص ۲۰۴ (چاپ مصر)

نوامیس و زنان خود یاد کردند! آنگاه به خلیفه گفتند: چون خدا شما را به دیار ما آورد از آمدنتان شادمان شدیم و نه شما را از کاری بازداشتیم و نه با شما کارزار کردیم تا آنان را از سرزمین ما بیرون راندید".

این نمونه‌ای از رفتار مأموران دولت ساسانی با مردم حیره و سواد عراق بود. پروفسور **توماس آرنولد** در کتاب ارزنده‌ی "**تاریخ گسترش اسلام**" می‌نویسد:

"زجر و شکنجه و تجسّس عقاید و دین در تمام مردم (ایران) یک نوع حسّ تنفّر علیه دین رسمی زرتشتی و خاندان پادشاهی که به تحمیل آن بر مردم کمک می‌نمود، بوجود آورده بود و موجب آن شد که فتح اعراب بصورت یک نوع نجات و رهایی و آزادی جلوه نماید.[۳۰]"

این شواهد نشان می‌دهد همانگونه که گفتیم مردم ایران را حکومت ستمگرانه‌ی یزدگرد و اوضاع دینی آن روزگار راضی نبودند و بهمین جهت پادشاه را در برابر سپاه مسلمانان تنها گذاشتند و ارتش ایران نیز به دفاع جدّی برنخاست بدلیل آن که مورّخان گزارش نموده اند: چهار هزار سپاه ایرانی که آنان را «سپاه شاهنشاه» (و به اصطلاح زمان ما: گارد سلطنتی) می‌گفتند از ابوموسی فرمانده‌ی مسلمانان، زینهار خواستند تا به سپاه اسلام بپیوندند و در محاصره‌ی شوشتر مسلمین را یاری کردند و همگی اسلام آوردند و سپس در کوفه مسکن گزیدند چنانکه بلاذری تاریخ نویس معروف در کتاب "فتوح البلدان" آورده است.[۳۱]

---

۳۰ – تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمه‌ی دکتر ابوالفضل عزّتی، ص ۱۴۹ (چاپ دانشگاه تهران).

۳۱ – فتوح البلدان، اثر بلاذری (بخش مربوط به ایران)، ترجمه‌ی دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۳۰

مهم‌تر از همه آنکه هیچگاه شکست نظامی موجب نشد که ایرانیان باستان، دین خود را ترک کنند و آیین دیگران را بپذیرند. مگر ایران در یورش اسکندر مقدونی از یونانیان شکست نخورد؟ ولی آیا آداب و رسوم و افکار کشور غالب را پذیرفت؟ حتّی فلسفه‌ی ارسطو (استاد اسکندر) مدتها پس از ظهور اسلام در ایران رواج یافت.

پس به چه دلیل ایرانیان، گروه گروه به اسلام روی آوردند و مدافعان بزرگ اسلامی در میانشان پدید آمد و خدماتی که آنها به اسلام نمودند از هیچ ملتی دیده نشد؟ چه دلیلی داشت که مفسّران بزرگ قرآن (همچون **طبری** و **زمخشری** و **بیضاوی** و **فخر رازی** و **نیشابوری** و ...) از ایران برخیزند؟ چه دلیلی داشت که محدّثان بزرگ و گردآورندگان جوامع حدیث نبوی (مانند **بخاری** و **ابن ماجه‌ی قزوینی** و **ابو داود سجستانی** و **ترمذی** و ....) ایرانی باشند؟ چه دلیلی داشت که حتّی در ادبیات عرب، ایرانیانی چون **سیبویه پارسی**، **ابوعلی فارسی**، **عبدالقادر جرجانی** و **فیروزآبادی** و امثال ایشان پدید آیند و خدمات شایانی به زبان عربی نمایند؟ آیا دینی که به زور شمشیر بر آنها تحمیل شده بود، چنین دستاوردی را به بار آورد؟

از همه‌ی اینها که بگذریم، مسلمانان صدر اسلام با زرتشتیان رفتاری را در پیش گرفته بودند که با "اهل کتاب" داشتند و این موضوع از مسلّمات تاریخ است. مورّخان گزارش نموده‌اند که روزی خلیفه‌ی دوم در میان گروهی از بزرگان صحابه گفت: من نمی‌دانم با مجوسیان (زرتشتیان) چه کنم؟ عبدالرحمان بن عوف

و ۴۱.

برخاست و گفت: از پیامبر خدا (ص) شـنیدم کـه فرمـود: **«سُنُّوا بهِم سُنَّه أهل الکتاب»**. یعنی: «با آنان چنان رفتار کنید که با اهل کتاب رفتار می‌کنید.»[۳۲] خلیفه پذیرفت و چنان کردند، از طرفی در اسلام هیچگـاه اهـل کتـاب بـه پـذیرش آیـین مسلمانی وادار نمی‌شوند به همین جهت از روزگار قدیم، یهودیـان و مسـیحیان در میان مسلمانان می‌زیستند و کنیسه‌ها و کلیساهای خـود را حفـظ مـی‌کردنـد و بـه گواهی تاریخ، زرتشتیان ایران هم اجـازه داشـتند تـا آیـین زرتشـتی و آتشـکده‌های خویش را نگاه دارند. چنانکه قرنها آثار آنها در نواحی گوناگون ایران دیده می‌شد و خود آقای شفـــا از قول **اصطخری** ـ جغرافی‌دان نامدار اسلامی ـ نقل می‌کند که در کتاب "**المسالک و الممالک**" نوشته اسـت: "اکثریّـت مـردم فـارس را در حـال حاضر (قرن چهارم هجری) زرتشتیان تشکیل می‌دهند و هـیچ شـهر و دهکـده‌ای نیست که در آن آتشگاهی نباشد."[۳۳]

و نیز از مسعودی ـ مورّخ شهیر مسلمان ـ نقل می‌نماید کـه در کتـاب "مـروجُ الذهب" آورده است: "در خراسان و نواحی دریای خزر و طبرستان و دیلم و نیـز در کرمان عدّه‌ی زرتشتیان بسیار زیاد اسـت"[۳٤]. و همچنـین از "تـذکره الموضـوعات" اثر مقدّسی نقل می‌کند کـه گویـد: "در بخـش غربـی ایـران جماعـت عظیمـی از

۳۲ – به: الموطا، اثر مالک بن انس، جزء ۱، ص ۲۷۱ (چـاپ قـاهره) والامـوال، اثـر قاسـم بـن سلّام، ص ۴۵ (چاپ قاهره) و الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۴۰ (چاپ مصر) رجوع شود

۳۳ – تولدی دیگر ، ص ۲۲

۳٤ – تولدی دیگر ، ص ۲۲

خُرّمدینان به آیین خود باقی مانده اند"[۳۵] و نیز از ابن حَوقَل ـ جغرافی دان معروف اسلام ـ در کتاب "صورة الارض" گزارش می‌کند که نوشته است: «در فارس، شهری و روستایی و ناحیتی نیست مگر آنکه آتشکده‌ای داشته باشد و در جبل (شمال غربی ایران) هنوز زرتشتیان در اکثریّت هستند."[۳٦]

آنچه آقای شفا آورده است گواهی می‌دهد که فاتحان عرب پس از گذشت چهار قرن از تصرّف ایران، مردم این سرزمین را به پذیرش اسلام وادار نکرده بودند و حتّی آتشکده‌های ایشان را ویران ننموده بودند چنانکه قرآن مجید از نابود ساختن معابد اهل کتاب منع کرده است و می فرماید: ﴿**و لَو لا دَفعُ اللهِ النّاسَ بعضَهم ببعض لَهُدّمت صوامِعُ و بِیَعُ و صلواتٌ و مساجُ یُذکرُ فیها اسمُ اللهِ کثیراً**﴾[۳۷] (الحج /۴۰) پس این خود مردم ایران بودند که به تدریج آیین اسلام را پذیرفتند و اگر مایل نبودند همانند زرتشتیان پیشین، بر آیین پدرانشان استوار می‌ماندند چنانکه هم اکنون گروهی از زرتشتیان در ایران با حفظ دین خود، به آزادی زندگی می‌کنند.

پروفسور ادوارد براون در کتاب "تاریخ ادبیّات ایران" در همین زمینه می‌نویسد: "چه بسا تصوّر کنند که جنگجویان اسلام، اقوام و ممالک مفتوحه را در انتخاب یکی از دو راه مخیّر می‌ساختند. اول قرآن، دوّم شمشیر! ولی این تصوّر

---

۳۵ – تولدی دیگر ، ص ۲۲

۳٦ – تولدی دیگر ، ص ۲۲

۳۷ – و اگر خداوند، آسیبِ برخی از مردم را بوسیله دیگران دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می شود، سخت ویران می‌شد".

صحیح نیست زیرا گبر و ترسا و یهود اجازه داشتند آئین خود را نگـاه دارنـد و فقـط مجبور به دادن جزیه (مالیات سرانه) بودند و این ترتیـب کـاملاً عادلانـه بـود زیـرا اتباع غیر مسلم خلفا، از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکاه که بر امّت پیـامبر فرض بود، معافیّت داشتند."[۳۸]

ادوارد براون در پی سخن گذشته می‌نویسد: "مسـلّم اسـت کـه قسـمت اعظـم کسانی که تغییر مذهب دادند به طِیب خاطر و به اختیـار و اراده‌ی خودشـان بـود. پس از شکست ایران در قادسیّه فی المثل چهار هزار سرباز دیلمـی (نزدیـک بحـر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به قوم عرب ملحـق شوند. این عدّه در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضـا و رغبـت بـه اسـلام گرویدند."[۳۹]

مـا انکـار نمـی‌کنـیم کـه رفتـار برخـی از فرمانروایـان دوره‌ی اُمَـوی بـا مـردم سرزمینهای تازه مسلمان، شایسته نبود ولی رفتار آنان، به اسـلام و تربیـت شـدگان قرآن ربطی نداشت. آنها با خاندان ارجمنـد پیـامبر (نیـز درافتادنـد و از سـتمگری درباره‌ی ایشان کوتـاهی نکردنـد پـس بـه بهانـه‌ی عمـل امثـال معاویـه و یزیـد و عبدالملک مروان و حجّاج بن یوسـف و ... نمـی‌تـوان همـه‌ی مسـلمانان را مـتّهم ساخت و با اسلام ستیزه نمود. امّا متأسّفانه آقای شفا این دو موضوع جداگانـه را از یکدیگر تفکیک نمی‌نماید و همه را مشمول یک حکم قرار می‌دهد و بر مسـلمانان

۳۸ - تاریخ ادبیّات ایران، اثر ادوارد براون، ترجمه‌ی علی پاشا صالح، ج ۱، ص ۲۹۷
۳۹ - همان.

نخستین نیز طعن می‌زند و می‌نویسد: "عرب‌های فاتح، خود را برتر از دیگران می‌پنداشتند و بویژه به ایرانیان مباهات می‌کردند و آنها را موالی (بندگان آزاد شده‌ی) خود می‌خواندند و برای تحقیر آنان می‌گفتند که سه چیز است که نماز را باطل میکند: سگ و الاغ و ایرانی"![۴۰]

نویسنده گویا فراموش نموده! که این تغییرات ناهنجار مربوط به عصر اُمَوی است نه صدر اسلام. سلمان فارسی پس از این که ایران به تصرّف در آمد، از سوی خلیفه‌ی مسلمین به فرمانروایی مداین گماشته شد امّا آیا کسی جرأت داشت که او را با چنان اوصافی ـ که آقای شفا ذکر نموده است ـ یاد کند؟ آیا مأموران و زیردستان سلمان به خود اجازه می‌دادند که همشهریان مهترشان را بدان صورت بخوانند؟!

نویسنده‌ی تولّدی دیگر گویا خبر ندارد که پیامبر بزرگ اسلام (ص) در باز پسین حجّ خود، در حضور هزاران مسلمان از "برابری عرب و عجم" سخن گفت و چنان که در تاریخ یعقوبی آمده است ندا در داد: **«لا فضلَ لعربیّ علی عجمیّ و لا عجمیّ علی عربیّ إلّا بتقوی الله»**[۴۱] یعنی: "هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی برتری ندارد جز در سایه‌ی تقوای خدا".

با وجود این آیا باز هم باید گفت که اسلام در میان عرب و ایرانی تفاوت نهاده و به برتری نژاد عرب قائل شده است؟ یا مسلمانان نخستین، به چنین امتیازی

---

۴۰ - تولّدی دیگر ، ص ۲۱

۴۱ - تاریخ الیعقوبی، اثر احمد بن أبی یعقوب، ص ۱۱۰، چاپ بیروت. مقایسه شود با ترجمه‌ی آن به قلم دکتر محمّد ابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۵۰۴

عقیده داشتند؟! پس چرا شما رعایت انصاف نمی‌کنید و انحراف امویان را از تعالیم پاک اسلام، به پای دین خدا و مسلمانان پاکدین می‌گذارید؟

شما که دکتر گوستاولوبون فرانسوی را "صاحب نظری از جهان غرب"[٤٢] می‌خوانید، جا دارد به سخن این دانشمند صاحب نظر توجّه کنید و در داوری خویش تجدید نظر نمایید.

دکتر گوستاولوبون می‌نویسد: "پیشرفت سریع قرآن موجب شده که مورّخین دشمن اسلام، این پیشرفت را معلول دو چیز دانسته‌اند. یکی آزادیهایی که در این دین موجود است و دیگر زور شمشیر! ولی باید دانست که این نسبت‌های ناروا روی پایه و اساس صحیحی نیست....

رسم عربها این بود که هر کجا را فتح می‌کردند مردم آنجا را دردین خود آزاد می‌گذاردند و این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می‌داشتند و به دین اسلام می‌گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود ترجیح می‌دادند، بدان جهت بود که عدل و دادی را که از آن عربهای فاتح می‌دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند. تاریخ این مطلب را ثابت کرده که ادیان به زور شمشیر پیشرفت نکرده‌اند."[٤٣]

اگر فاتحان ایران، مردم این سرزمین را همچون حیواناتی که شما نام بردید! می‌خواندند، آیا کسی از این مردم آیین خود را رها می‌کرد و به اسلام می‌گرایید؟ ﴿**فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**﴾ چرا نمی‌خواهید این مسئله‌ی روشن را دریابید؟!

---

٤٢ – تولدی دیگر، ص ۴۶۲.

٤٣ – تمدّن اسلام و عرب، اثر گوستاولوبون، ترجمه‌ی هاشم حسینی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.